

عقل عاشق!؟

سریان عشق در جهان هستی از دیدگاه ملاصدرا

زینب نجفی
دبیر فلسفه دبیرستان‌های شهر کرد

اشاره

تَلَقُّی و برداشت رایج از مفهوم «عشق» با جایگاه رفیع آن در حکمت اسلامی فاصله زیادی دارد، به طوری که تعارض بین عقل و عشق از مشهورات غلط معرفتی و تربیتی این عصر و نسل به شمار می‌آید که مع‌الأسف ناآگاهانه از سوی برخی مربیان دامن زده می‌شود. از آن‌جا که برخی از کلاس‌های درس معمولاً مصدر طرح این دست از شبهات و موضوعات معرفتی و انسانی هستند و همچنین مباحث مربوط به حُب و ایمان در کتاب درسی دین و زندگی، ارتباط نزدیکی با مفهوم عشق و پرستش دارد، شایسته است مربیان و دبیران عزیز در صدد آشنایی عمیق‌تر و درک تفصیلی از جریان عشق در آفرینش برآیند. به همین منظور مقاله پیش‌رو تنظیم و تقدیم می‌گردد:

چکیده

این مقاله به بیان جاری بودن عشق در میان تمام موجودات عالم و اثبات آن براساس نظر ملاصدرا می‌پردازد. در مقاله حاضر سعی شده است، به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱. عشق در فلسفه به چه معنایی آمده است؟

۲. آیا عشق در موجودات وجود دارد و در صورت وجود،

علت آن چیست؟

۳. وجود عشق در موجودات چگونه است (مصادیق و موارد

عشق [عاشق، معشوق] در موجودات؟

۴. رابطه عقل و عشق چیست (نسبت بین عقل و عشق)؟

به موضوع عشق به‌طور مفصل در اثر خاصی پرداخته نشده

است، اما برخی آثار در بررسی عشق و عرفان و تفاوت عشق و

عقل مطالبی ذکر کرده‌اند و بین این دو انفصال قائل شده‌اند. در

حالی که آثار صدرالمتألهین علاوه بر اثبات وجود عشق در همه

عالم، به اثبات مساوق عشق و عقل پرداخته است.

چون برای تهیه این اثر همه آثار ملاصدرا و شروح آن‌ها

در رأس منابع بوده‌اند، آشنایی اجمالی با اصالت وجود و مکتب

صدرا ضروری است.

◆ کلیدواژه‌ها: عشق، تجلی، اصالت وجود، شوق.

مقدمه

عشق که به معنای طلب هر کمال برتر و علاقه به آن و راه وصول به آن است، خیر و مطلوب است و در موجودات غیر مجرد «شوق» نامیده می‌شود. مجردات نیز که بری از قوه‌اند، عشق به ذات و حفظ کمالات موجود دارند. عشق نه تنها در فطرت همه موجودات قرار داده شده، بلکه عین عقلانیت و مساوق با آن است. از آن‌جا که هر موجودی میل به برتری دارد، و این میل لازمه بقا و رشد و حرکت است، پس با وجود یافتن موجود، این عشق به صورت جبلی و فطری در نهاد وی قرار داده شده است. از سوی دیگر، در موجودات مجرد، میل به حفظ این کمال وجود دارد و خدا نیز که وجود مطلق است، به خود و موجودات که طفیلی وجود اویند، عاشق است. با بیان خیر و مطلوب بودن عشق، اصالت وجود در دیدگاه صدرالمتألهین اصالت عشق است.





شرح‌الاسمی هستند و از نظر منطقی تعریفی به حد و رسم در مورد عشق نیامده است. شاید به این سبب باشد که برخی چون ملاصدرا، تصور عشق را بدیهی و درک حقیقت آن را فطری می‌دانند و از طرف دیگر آن را عین وجود برمی‌شمرند و وجود هم حد بردار نیست. در نتیجه این تعاریف، تعاریف به‌لوازم و آثار است.

عشق ظهورات گوناگون دارد. و در موجودات گوناگون نام‌های گوناگون به خود می‌گیرد. گاهی نام جاذبه و کشش (گریزه) دارد. طبایع جز کشش کاری ندارند حکیمان این کشش را عشق خوانند و گاهی نام اراده و شهوت، در جای دیگر نیز شوق و محبت و بالأخره حرارت و قوت نامیده می‌شود.

عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَ حُسْنُكَ وَاحِدٌ
وَ كُلِّ إِلَهٍ ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ^۲

سریان عشق از دیدگاه صدرا

یکی از مباحث مورد علاقه صدرا عشق است؛ عشق و شوق به کمال وجودی و وصول به معشوق حقیقی، یعنی ذات حق تعالی. او این بحث را با عنوان «تجلی» چنین بیان می‌دارد: همه موجودات به‌طور غریزی و فطری و مطابق ترتیب منظم خاص از ادنی به اعلی و از نازل‌ترین حالات به عالی‌ترین حالات، طالب و عاشق وصال خیر مطلق و نیل به وجود حق متعال هستند و خیر مطلق هم بر عَشَّاق خود جلوه می‌کند.

اما موجودات در پذیرش تجلی و نیل به نور جمال حضرت حق تبارک و تعالی متفاوت‌اند. به تعبیر صدرا، معلول اول آینه‌ای است که صورت شخص مطلوب بدون واسطه آینه دیگر در آن تجلی می‌کند و نه این که خداوند مثالش را در آن قرار دهد؛ همانند آتش که مثالش یعنی گرما را در جسمی قرار می‌دهد تا در آن تأثیر کند. بلکه خود معلول اول مثل مرآتی است که صورت علت اولی در آن منعکس می‌شود؛ بدون وساطت آینه دیگر.

این قبول تجلی حقیقی بدون واسطه، نهایت تقرب به حق متعال است. اما غیر از معلول اول، با وساطت یک آینه غیر از آینه معبر خودش، به جمال حق نایل می‌شود و همین‌طور موجودات بعدی با وساطت چندین آینه صورت معشوق حقیقی را مشاهده می‌کنند. اگرچه آینه در مراحل نازل‌تر موجودات معلولی بیشتر می‌شود، اما همه تجلیاتی که موجودات دریافت می‌کنند:

اولاً، تنها تجلی معشوق حقیقی است به آینه‌ها چون که آینه با عشق معشوق حقیقی پوشیده شده است و زمانی در

برخی آثار در بررسی عشق و عرفان و تفاوت عشق و عقل مطالبی ذکر کرده‌اند و بین این دو انفصال قائل شده‌اند. در حالی که آثار صدرالمتألهین اثر علاوه بر اثبات وجود عشق در همه عالم، به اثبات مساوقت عشق و عقل پرداخته‌اند



معنای لغوی عشق

در حقیقت عشق همان محبت است در اعلا درجه. یعنی میل مفرط و شوق شدید به چیزی را عشق گویند.^۱ صدرالمتألهین در بیان عشق و معنائش، آن را عین وجود و هر دو را عین حسن و جمال می‌داند و می‌گوید در همه مراتب هستی، شدت و ضعف وجود دارد و این همان مراتب وجود است. هم‌چنین در تعریف عشق موجودات ممکن به بالاتر، آن را چنین تعبیر می‌کند: «مَحَبَّةُ الْعَالِي مَرَكُوزَةٌ فِي جِبَلَّةِ السَّافِلِ». یعنی محبت نسبت به مرتبه عالی که در فطرت سافل وجود دارد. او این امر فطری را، همان حُب شدید به سوی کمال معرفی می‌کند.^۲

معنای اصطلاحی عشق

از تعاریف بیان شده در کتب چنین برمی‌آید که تعاریف،

عکس است و اگر خود آینه ملاحظه شود، آینه در کار نیست، بلکه مرئی است که دیده می‌شود. لذا آینه امری عدمی است و صورتی ندارد تا برای موجودات بعدی تجلی کند. پس تجلی تنها به دست شخص واجب تعالی واقع شده است نه آینه.

ثانیاً، تعدد آینه‌ها و کثرت واسطه‌هایی که تجلی را قبول می‌کنند، باعث خفا و کمی ظهور صورت می‌شود. در نتیجه سبب می‌شود، موجودی که با چند واسطه صورت واجب را درک می‌کند، کمتر از اشراق نور آن متأثر شود.

ثالثاً، تجلی حضرت ربّ العزّه واحد است و تجلیاتی که موجودات در مراتب مختلف دریافت می‌کنند، همان تجلی علت اولی است؛ چرا که غیر از او از تأثیری برخوردار نیست و هیچ چیزی از غیر او متأثر نمی‌شود.

رابعاً، چون در میان اشیا ترتیب طولی از نظر قرب و بُعد به واجب تعالی ضروری است، لذا موجودی که نزدیک‌تر است، به‌طور قوی‌تر اثر تجلی را قبول می‌کند و بیشتر از نور تجلی حق، نورانیت کسب می‌کند.^۴

ملاصدرا طبق مقدمات اصالت وجود، تشکیک و وحدت وجود، این سریان را اثبات می‌کند. خداوند سبحان برای هر یک از موجودات عقلی و نفسی و حسی و طبیعی، کمال مخصوص مقرر داشته و در نهاد و نهان آن‌ها، شوق و اشتیاق به آن کمال و هم‌چنین حرکت و تلاش برای تکمیل آن کمال را تمرکز بخشیده است. البته عشق محض و مجرد از اشتیاق به عقول مجرد اختصاص دارد که هم در مقام ذات و هم در مرتبه فعل، مجردند و از تمام جهات به فعلیت رسیده‌اند و همه کمالاتی را که شایسته دارا بودن آن‌ها هستند، بالفعل واجدند. ولی در غیر از مفارقات عقلیه (موجودات ناقص) که فاقد برخی کمالات هستند ولی استعداد وجدان آن‌ها را دارند، یعنی از جهتی بالفعل و از جهتی دیگر بالقوه‌اند، هم عشق و هم شوق هر دو موجودند که این شوق یا ارادی و یا طبیعی است. این تفاوت به دلیل اختلاف درجات هر کدام از موجودات است. آن‌گاه این موجودات سراسیمه در حرکت‌اند که این حرکت به تناسب شوق آن‌ها متفاوت می‌شود. یعنی آن‌هایی که شوق ارادی دارند، حرکتشان نفسانی است و آنان که شوق طبیعی دارند، حرکتشان جسمانی است.^۵

در تعلیقه بخشی از أسفار، مرحوم ملاهادی سبزواری چنین می‌آورد: عشق اعم از «ما یُصاحبُ الوجودان» است. یعنی هم شامل موجوداتی می‌شود که فعلیت محض هستند و همه کمالات لایقه را بالفعل دارا هستند (مانند عشق خدا به ذات خداوند و نیز عشق عقول به ذواتشان) و هم شامل موجوداتی می‌شود که مصاحبت با فقدان برخی کمالات را دارا هستند.

توسط عشق، کمال وجود محافظت می‌شود و به وسیله شوق، کمال مقصود مطالبت می‌شود.^۶

ملاصدرا در این بخش به بیان جاری بودن عشق به‌طور اعم در همه موجودات پرداخته، منتها شوق را که طلب کردن کمال مفقود است، فقط به عقول غیرمفارقة مربوط می‌داند. این بیان را به شکل دیگر چنین آورده است: «وَ أَمَّا الْأَشْتِیَاقُ وَ الْمِیلُ فَانَّمَا یُحْصِلَانِ لِلشَّیْءِ حَالَ فَقْدَانِ الْکَمَالِ وَ لِذَلِکَ کَانَ الْعِشْقُ سَارِیاً فِی جَمِیعِ الْمَوْجُودَاتِ وَ الشَّوْقُ غَیْرَ سَارٍ فِی الْجَمِیعِ بَلْ یَخْتَصُّ بِمَا یَتَّصِفُ فِی حَقِّهِ الْفَقْدُ»^۷.

این موضوع را به عنوان اصلی در جلد دوم بیان می‌کند: «شوق، طلب امر مفقود است در حالی که اشتیاق امری که حاصل است، تحصیل حاصل است و محال و در نتیجه در موجودات تام‌الفعلیه و خارج از نقص، شوق راه ندارد»^۸.

برهان اول

مقدماتی را که برای اثبات این امر ارائه می‌دهد، چنین است:

۱. وجود، همه خیر است و مؤثر و لذیذ و عدم که در مقابلش است، کریه است.
۲. وجود در نفس خود تفاوتی ندارد و نوع بسیط در ذاتش است و اختلاف آن به تشکیک و شدت و ضعف است.
۳. همه موجودات به سوی خیر و وجود، که کمال است، فطرتاً گرایش دارند. همه موجودات به اشد وجود، که همه کمال واجب است، گرایش دارند.

برهان دوم

۱. حقیقت وجود نامتناهی است و فعلیت کامل و تام است.
۲. نقص از لوازم معلولیت است و نمی‌شود معلول با علتش در یک رتبه وجودی باشند، چون علت باید اقدم و اقوی باشد.
۳. علت کمال است و معلول نسبت به آن میل دارد. چون بهره وجودی بیشتری دارد و حقیقت معلول، عین‌الربط بودن است.

اگر معلول‌ها خالی از عشق باشند، هلاک می‌شوند. پس هر یک از موجودات عاشق لوجودند و معلول بودن همه اقتضای این دارد که چون معلول جز به علتش دوام ندارد و عین‌الربط است، فطرتاً به بالاتر از خود متصل و در پی رسیدن به کمال برتر است.

از طرف دیگر، در حرکت عالم این سیر دیده می‌شود که همه طبیعت‌های حسی یکی از این دو حال دارند:

۱. وجود کونی و مادی: مشتاق برای رسیدن به صورت

ملاصدرا طبق مقدمات اصالت وجود، تشکیک و وحدت وجود، این سریان را اثبات می‌کند. خداوند سبحان برای هر یک از موجودات عقلی و نفسی و حسی و طبیعی، کمال مخصوص مقرر داشته و در نهاد و نهان آن‌ها، شوق و اشتیاق به آن کمال و هم‌چنین حرکت و تلاش برای تکمیل آن کمال را تمرکز بخشیده است.



جدید و تشخیص استعدادات زمانی.

۲. وجود عقلی: واصل به او، چون اتحاد غایب و ذی‌الغایه و با مشاهده واجب، غرق در الهیت او می‌شوند.

در نتیجه، هیولی شوق رسیدن به صورت دارد و صورت به مصور شوق دارد. حس نیز به نفس، نفس به عقل و عقل به واجب تعالی بنا بر معلولیت، اشتیاق دارد و به سوی مرحله بالاتر در حرکت‌اند.^۹

صدرا پس از اثبات این که همه موجودات فطرتاً کمال دوست هستند، زیرا «کمال شیء بما هو مَقوم ذاته و مَحْضُ مادته و مُتَوَعَّجِ حِنْسِهِ»، می‌گوید^{۱۰} همه چیز عاشق کمال است: هم هنگام فقدان، عشق دارد که می‌خواهد کمال را به دست آورد، و هم هنگام رسیدن به کمال، زیرا کمال را دوست دارد و عاشق آن است. اما شوق و میل هنگام فقدان حاصل می‌شود. ملاصدرا این سریان را برای حرکت لازم می‌داند. هر موجود سافل، میل طبیعی و شوق نفسانی به عالی دارد تا کمالی را کسب کند و این شوق و عشق در جهت میل ممکن است.^{۱۱} این میل وجود دارد و بیهوده نیست و در راستای رسیدن به کمال است، زیرا:

الف) به طبیعت موجودات شوق و طلب دارد.

ب) وجود، عبث و بیهوده نیست. در نتیجه آن چه که در طبیعت موجودات است بیهوده نیست. عشق بیهوده نیست.^{۱۲} عشق، علت سرّیان برپایی نظام است، زیرا برپایی و سیاست صحیح نظام خلقت و انتظام امور موجودات به این است که هر موجودی نسبت به ذات خود و کمالات ذات خود، عشق بورزد. اگر چنان که هر موجودی صرفاً عاشق ذات خود و کمالاتش باشد، این گونه عشق‌ورزی برای نظام خلقت کار ساز و گره‌گشا نیست و انتظام امور هستی بدان راست نگردد. چنین عشقی، موجب اختلال نظام و تطرّف فساد و هرج و مرج در عالم می‌شود. اما این چنین نیست، چون همه دارایی معلول، از سوی علتش افزایه و افاده می‌شود و علت، تمام و کمال معلول خود اوست؛ پس عشق معلول به کمال ذات خویش عیناً همان عشق به علت هستی‌بخش خود است.

حکمای مُتَأَلِّهِ (قَدَسَ اللهُ أَنْوَارَهُمْ) گفته‌اند که محبت خدا در همه موجودات - حتی جمادات و نباتات - ساری است. هم‌چنین نظر داده‌اند که مبدأ همه حرکت‌ها و سکون‌ها در اجسام عالی و سافل، آسمانی و زمینی، همان عشق واحد احد است و شوق به معبود صمد.

هدف از وجود خلقت، جز شناخت حق تعالی نیست که عقل و نقل بر این گواه‌اند. هر موجودی چون نسبت به این مقصد سنجیده شود، درجه‌ای از درجات قوت و ضعف را نسبت



هدف از وجود خلقت، شناخت حق تعالی نیست که عقل و نقل بر این گواه‌اند. هر موجودی چون نسبت به این مقصد سنجیده شود، درجه‌ای از درجات قوت و ضعف را نسبت به آن داراست؛ زیرا که شناخت در طبع همه جاگیر است

به آن داراست؛ زیرا که شناخت در طبع همه جاگیر است. خداوند می‌فرماید: «چیزی نیست مگر آن که تسبیح او گوید، ولی شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید» (اسرا ۶: ۴۴). پس حضرت واجب حق به حکمت کامله خود بر حسب آن چه در طبع آنان جای دارد، بر آنان مسلط است؛ نظر به عشق و شوقی که اینان به خیر حقیقی و لذت برتر دارند و به مقداری که ظرف وجودشان قابلیت گرفتن از چشمه کمال را دارا باشد.

و سبب این که چنین عشقی در طبیعت همه جای داده شده، این است که طلب و حرکت وی را به سوی مقصود تأمین کند تا دنیای هستی انتظام گیرد و کوشش و طلب حق معبود دوام پذیرد، و هر چیزی - خواه کامل یا ناقص، بااراده و یا بی‌اراده - دارای عشقی جلیلی و شوقی غریزی و حرکتی ذاتی به طلب حق است و آسمان‌ها و زمین بر این عشق در حرکت و سکون‌اند و غایت و مقصد از این سیر و ثبات جز آفریننده آسمان و زمین و به‌سوی او نزدیک گشتن نیست که به آنان فرموده است: «بیباید به فرمان یا به اکراه. گفتند به فرمان آمدیم». (فصلت: ۱۱)^{۱۴}.

حرکت‌دهنده همه موجودات، خداوند باری جَلَّ ذِکْرُهُ است به واسطه عشق خویش که ساری و جاری در سراسر موجودات و ذرات است، ولی برخی از آن‌ها به واسطه برخی دیگر (یعنی برخی از موجودات به واسطه موجودات دیگر به حرکت می‌آیند). مانند فرموده او: «پروردگار شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید. سپس به عرش پرداخت. روز را به شب همی پوشانید که با شتاب از پی آن می‌رود و خورشید و ماه به فرمان وی خدمت دارند. بدانید که آفرینش و فرمان از اوست. بزرگ است خدای یکتا پروردگار همه جهانیان» (اعراف: ۵۴).

بدان که جهان بتمامه همانند یک پای کوبنده و بازیگری است که با اختلاف شکل‌ها و حرکات گوناگون اعضای خود، برخی با تندی و برخی دیگر با کندی، و پاره‌ای را با اشاره کوتاه و پاره دیگر را با آرامی انجام می‌دهد. پس ظاهر آن (جهان) در رقص و پای کوبی است و درون و باطنش در جنبش و حرکات متفاوت، از رقص و جنبیدن، به حسب حرکت طبیعی و نفسی و عقلی است.

او را دواعی و خواست‌های گوناگون و مقاصد و مُراودات جوراجور از بالا رفتن و پایین آمدن است که به جهت نزدیکی و تقرب به مقصد نهایی و غایت اخیر الهی، و مبدأ نخستین فعال که به‌طور کلی از نارسایی و نیستی مُتَبَرَا و دور است، در موضوع قابل محمدی (ص)، که بر او و خاندان او برترین درودها و کامل‌ترین سپاس‌ها باد، منتهی و پایان می‌پذیرد. سپس



و معشوق می‌داند. لذا می‌گوید: «وَهُوَ مُبْتَهَجٌ بِذَاتِهِ، لَا يَبْغِيهِ، أَدُّ لَا غَيْرَ وَلَا نَدُّ وَلَا شَرِيكَ لَهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْقَهَّارُ...»^{۱۸}.

البته می‌گوید ذات حق، معشوق دیگران هم هست. چون بنابر مبنای صدرا ذات مقدس حق که هستی مطلق است و هستی هم مساوق و متحد با عشق است، لذا ذات حق، عشق و عاشق و معشوق مطلق است و حق، علت هستی‌بخش و فاعل الهی نسبت به همه هستی است؛ پس معشوق همه هستی است^{۱۹}. ولی مرتبه عشق حق به ذات اقدسش برترین مرتبه عشق است: «فَهُوَ أَكْبَرُ الْأَشْيَاءِ يَهْجَهُ وَ مَحَبَّةً لِدَاتِهِ...»^{۲۰}. زیرا او معلول نیست و هیچ‌گونه کاستی در او راه ندارد، چرا که چنین موجودی خیر محض و وجود صرف است و لذا برترین موجودات از جهت محبت به ذات خود و خیراتی است که لازمه ذات اوست^{۲۱}.

صدرا این عشق را عین ذات الهی می‌داند، زیرا اگر عشق را غیر از وجود بدانیم، عدم یا نظیر مفهوم و ماهیت اعتباری و عدمی است و در ذات حق عدم راه ندارد و او وجود مطلق است. پس عشق که در او موجود است، عین وجود و در نتیجه عین ذات اوست^{۲۲}.

به این ترتیب در عشق حق به ذات خودش، عشق او به کلیه موجودات گنجانده شده است. همان‌طور که علم حضرت حق به ذات مقدسش، مشتمل بر علم او به تمامی موجودات است^{۲۳}.

در این مورد مرحوم الهی قمشه‌ای می‌گوید: «عشق حضرت حق به خلق، تابع و ظلّ عشق به ذات خود اوست که ذات او چون کلّ حُسن و حُسن کلّ است و او هم عین علم به ذات اوست و به علم حضوری به ذات خود، همیشه تمام اوصاف حسنش بر خود حاضر و به جمال خویش ناظر است. بنابراین حُسن اعظم و اتم، دائم نزدش حاضر است. بعد از روشن شدن این معنا می‌گوییم: حضور حسن کامل، لذت و ابتهاج کامل است و آن منشأ عشق کامل، بلکه عین عشق است. شهود حسن کامل همان عشق است. پس حق عاشق خود و عشق کامل به ذات خود اوست و بذاته، هر چند غیری در بین نباشد، عاشق و معشوق است. و چون بالضروره عشق به هر چیز، لازمه‌اش عشق به آثار اوست، پس خدا عاشق به آثار و مخلوقات خود اوست؛ نه از جهت اثر و مخلوق، بلکه از جهت عشق مؤثر به ذات خود. پس حق در عین آن که مستغنی از خلق است، مُحَبّ خلق است و حُبش منشأ ایجاد؛ لیکن این حب، عین حب به ذات و شئون افعالی و آثار ذات مقدسه است»^{۲۴}.

طبق گفته مرحوم الهی قمشه‌ای، خدا فاعل بالعشق^{۲۵} است که ممکن است در الهیات بمعنی الاخص مورد بحث قرار گیرد.

درودها و سپاس‌ها، در حکم صورت‌هایی هستند که پی‌درپی بر محل حرکت که در تعریف آن گفته‌اند، کمال نخستین است برای هر چه در مرتبه قوه است از آن جهت که بالقوه است، وارد می‌گردند.

همان‌طور که بیان شد، ملاصدرا با توجه به اصالت وجود و تشکیک، قائل به جاری بودن وحدت وجود در جهان در عین کثرات تشکیکی است. از آن‌جا که وحدت را مساوق وجود و وجود را مساوق علم و ادراک می‌داند، کلیه موجودات جهان را دارای ادراک و مایل به کمال می‌داند و در نتیجه عشق هم در همه جریان دارد، ولی به شدت و ضعف. پس عشق مساوق هستی است و اصالت وجود صدرا اصالت عشق را در پی دارد و از اثبات اصالت وجود، عشق را نتیجه می‌گیرد.

آن‌سوی عشق دانشی است بسیار دقیق و باریک که از درک فردهای سالم و عاقل بسی دور است. برخی اهل تحقیق و بررسی گفته‌اند دلیل معرفت خداوند برای تازه‌کار و نوآموز، همان عشق و ارادت است. زیرا آن‌دو از شناخت و معرفتی هر چند کم و نارسا برانگیخته و سرچشمه گرفته‌اند و نسبت آن به شاهد کامل تام، مانند نسبت تخم است به میوه. سپس حرکت‌دهنده دل‌ها به سوی حق تعالی، همان ذات مقدس اوست^{۱۵}.

عشق ذات واجب تعالی

مطابق اصول فلسفی و مبانی حکمت متعالیه، واجب تعالی مطلقاً منزّه از معلولیت است و هیچ‌گونه نقص و کاستی در آن راه ندارد؛ چون واجب تعالی وجود صرف و خیر محض است. بنابراین، برترین موجودات از نظر عشق به ذات خود، عشق به خیراتی است که لازمه ذات مقدسش است. این ذات هرگز از عشق منفک نمی‌گردد، بلکه عشق عین ذات اقدس اوست^{۱۶}.

اولاً، خیر و کمال و محبوب همه است. ثانیاً، ذات حق کل وجود و وجود کل است. پس ذات حق، محبوب همگان و از جمله خودش بوده و خودش عاشق و مُحَبّ ذات خود اوست. هم‌چنین همگان عاشقان و شیفتگان اویند. چون در مقام ذات حق جز ذات، شئون ذاتی او چیزی نیست. لذا در آن‌جا معنای عشق، عین صورت ذات عاشق و معشوق است. یعنی عشق، عاشق و معشوق متحدند. قبل از تجلی و اشراق به عالم، غیری وجود ندارد که حق، معشوق او باشد و به معنای دیگر، بعد از تجلی و اشراق هم غیری وجود حقیقی ندارد که حق معشوق آن غیر باشد^{۱۷}.

صدرا در این‌جا با توجه به وحدت وجود که همه خلق تجلی و اشراق الهی دارند، خدا را وجود محض و عاشق و عشق

از آن‌جا که وحدت را مساوق وجود و وجود را مساوق علم و ادراک می‌داند، کلیه موجودات جهان را دارای ادراک و مایل به کمال می‌داند و در نتیجه عشق هم در همه جریان دارد، ولی به شدت و ضعف. پس عشق مساوق هستی است و اصالت وجود صدرا اصالت عشق را در پی دارد



این معنا در اسفار چنین آمده: «لَوْ لَا الْعِشْقُ مَا يُوجَدُ سَمَاءٌ وَ لَا أَرْضٌ وَلَا بَرٌّ وَ لَا بَحْرٌ»^{۲۶}.



واجب الوجود به ذات خود مبتهج است و ذات او مصدر جمیع اشیاست. پس به مخلوقات، که از لوازم ذات اویند، مبتهج است. خداوند سبحان که فاعل و غایت بالذات است، به ذات خود که کمال مطلق است، محبت بالذات دارد و به آثار خود چون آثار اویند، محبت بِالْعَرَضِ دارد. او در مقام فعل خود مخلوقات را دوست می‌دارد و محبت او در مقام محبت بِالْعَرَضِ است و آیه «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائدة: ۵۴) ناظر به محبت خداوند در مقام فعل اوست، نه در متن ذات وی^{۲۷}.

این عبارات فلسفی در آثار اهل حکمت بسیار آمده است که عالی نظر به سافل ندارد و آن را اراده نمی‌کند، و گرنه لازم می‌آید عالی به وسیله سافل به کمال برسد و حال آن که عالی که علت سافل از خود است، با سافل که معلول آن است، به کمال نمی‌رسد. این عبارات با آن چه که درباره محبت و اراده خداوند به مخلوقات بیان شده است، منافات ندارد. زیرا آن چه را که عبارات فوق نفی می‌کنند، اراده و توجه بالذات عالی به سافل است و به گونه‌ای که عالی ذاتاً قصد تحصیل دانی را داشته باشد، اما اراده و محبت بِالْعَرَضِ او که بر سبیل تبعیت است، مانعی ندارد.

هنگامی که در پیش **ابی سعید ابی الخیر** (رحمه‌الله) این قول (يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ) خوانده شد، گفت: خداوند آن‌ها را دوست دارد، چون او جز خود را دوست نمی‌دارد. پس در جهان وجود جز او نیست و ما سوا صنع اویند، و صانع چون مدح صنع خود کند، در حقیقت مدح نفس خود می‌کند. و از این جا حقیقت این گفتار آشکار می‌شود که اگر عشق نبود، آسمان و زمین و خشکی و دریا ایجاد نمی‌شد.

غرض این است که دوستی خداوند سبحان نسبت به خلق، به دوستی او به ذات خود او باز می‌گردد. محبوب و مراد حقیقی خداوند همانا ذات خود اوست، همان گونه که انسان وقتی دیگری را دوست می‌دارد، آثار او را نیز دوست می‌دارد و دوست داشتن آثار او، در حقیقت به معنای دوستی آن دوست است و آن چنان که گفته شده:

وَمَا حُبُّ الدَّيَّارِ شَغْفَنَ قَلْبِي
وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدَّيَّارِ

یعنی هرگز دوستی خانه‌ها دلم را به خود مشغول نکرده است، بلکه دوستی ساکن آن خانه‌هاست که قلبم را مشغول نمود و دوستی خانه‌ها در اثر دوستی ساکن آن‌هاست^{۲۸}.

از طرف دیگر، وقتی ما وجود عشق در موجودات را اثبات کردیم، او که خیر مطلق و علت العلل است، طبق این که فاقد شیء معطی

شیء نیست، پس عاشق است.

پی‌نوشت

۱. فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۸۰. فرهنگ فلسفی، ص ۴۶۸. معجم‌الاصطلاحات الصوفیه، ص ۵۲.
۲. اسفار اربعه، ج ۵، ص ۲۰۳.
۳. مبانی فلسفی عشق از منظر ابن‌سینا و ملاصدرا، ص ۳۳.
۴. اسفار اربعه، ج ۷، ص ۱۵۶ تا ۱۶۰.
۵. همان، ص ۱۴۸.
۶. همان، تعلیقه‌ی شماره‌ی ۱.
۷. همان.
۸. ریحیق مختوم، ج ۴، ص ۱۶۳ تا ۱۶۷.
۹. اسفار اربعه، ج ۷، ص ۱۴۸ تا ۱۵۰.
۱۰. همان، ص ۱۶۰.
۱۱. همان، ص ۱۴۸.
۱۲. همان، ج ۵، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.
۱۳. همان، ج ۷، ص ۱۵۹.
۱۴. کسر اصنام الجاهلی، ص ۱۱۲ تا ۱۱۸.
۱۵. تفسیر سوره‌ی نور، ص ۱۱۳.
۱۶. مبانی فلسفی عشق از منظر ابن‌سینا و ملاصدرا، ص ۱۳۹.
۱۷. اسفار اربعه، ج ۷، ص ۱۵۰.
۱۸. همان، ص ۱۵۷.
۱۹. همان، ص ۱۵۰.
۲۰. همان، ص ۱۴۹.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۱۵۰.
۲۳. همان، ص ۱۵۷.
۲۴. حکمت‌الهی خاص و عام، ج ۲، ص ۲۷۹.
۲۵. همان، ص ۲۶۴.
۲۶. ریحیق مختوم، ص ۹۶.
۲۷. همان، ج ۲، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.
۲۸. همان، ص ۷۴.

منابع

۱. الهی قمش‌های، محی‌الدین مهدی، حکمت الهی خاص و عام، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ ششم، فروردین ۱۳۶۳.
۲. انور فؤاد، ابی خزیم، معجم‌الاصطلاحات الصوفیه، بیروت، مکتب لبنان، الطبعة الاولى، ۱۹۹۳ م.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ریحیق مختوم، نشر اسرا، بی‌جا، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۴. خلیلی، محمد حسین، مبانی فلسفی عشق از منظر ابن‌سینا و ملاصدرا، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۵. سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعابیر عرفانی، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.
۶. محمد پوردهکردی، سیماء، عشق بدون مرز، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۷. ملاصدرا، اسفار اربعه، بی‌تا، بی‌جا.
۸. ملاصدرا، تفسیر سوره مبارکه نور، تعلیق محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۹. ملاصدرا، کسر اصنام الجاهلی (عنان و عارف نمایان)، ترجمه محسن بیدارفر، انتشارات الزهراء، چاپ اول، بی‌تا.